

## بیانیه سازمان فدائیان (اقلیت) به مناسبت

# سالروز قیام ۲۲ بهمن و حماسه سیاهکل

۳

## سیاهکل، سمبلی از مبارزه قهرمانانه کمونیست های ایران

(به مناسبت سی و نهمین سالگرد حماسه سیاهکل)

"نبرد سیاهکل و آغاز جنبش مسلحانه محصول شرایطی بود که از سال ها قبل جوانه های آن زده شده و در سیاهکل به بار نشسته بود و این به بار نشستن به رغم شکست گروه چریک های سیاهکل و ضربات سنگین سال ۵۰ بود" (مروری بر تاریخچه سازمان از سیاهکل تا کنفرانس دهم).  
سی و نه سال از نبرد سیاهکل می گذرد. روزی که تعدادی محدود چریک فدایی به پاسگاه سیاهکل حمله کردند. روزی که به عنوان آغاز جنبش مسلحانه در تاریخ جنبش کمونیستی ماندگار شد. به همین دلیل این روز به گونه ای سمبلیک به عنوان روز تولد سازمان چریک های فدایی خلق ایران، سازمانی که سال ها تأثیرات بسا تعیین کننده ای بر جنبش کمونیستی گذاشت، نامیده شد.

در صفحه ۱۰

## انقلاب اجتماعی و حزب انقلاب اجتماعی (۳)

در صفحه ۵

## هائیتی، زلزله، فقر و علت ها

دوچندان روبه رو گشت. به همین جهت بود که امدادسانی کشورهای خارجی بیش از همیشه مهم بود. البته رسانه های بزرگ که اکنون تقریباً همگی وابسته به گروه های مالی و خود به خود مدافع منافع آن ها هستند بیش از پیش کمک های برخی کشورها مانند آمریکا را بزرگ نمایی کردند و از امدادهای دیگران، هر چند جزئی و در سطح توانشان خبررسانی نکردند، برای مثال کوبا که تعداد قابل توجهی پزشک و دارو به هائیتی ارسال نمود.

مردم ستم دیده ی هائیتی که یک پنجم، یعنی دو میلیون نفرشان در پوراوپرنس زندگی می کنند

در صفحه ۴

زلزله ای به قدرت ۷ ریشتر روز ۱۲ ژانویه غرب هائیتی و به ویژه پایتخت آن، پوراوپرنس را تقریباً به کلی ویران کرد. هر ساعت و هر روز که از این فاجعه گذشت برآوردهای تعداد کشته و زخمی شدگان بیشتر و بیشتر شد تا اینکه روز ۲۷ ژانویه رنه پروال، رئیس جمهور این کشور اعلام نمود که یکصد و هفتاد هزار جنازه به خاک سپرده شده اند. با توجه به این که هنوز کار آواربرداری خاتمه نیافته است، متأسفانه شمار کشته شدگان باید بسی بیش از این رقم باشد. تعداد زیادی از بیمارستان ها و مراکز بهداشتی خود در زلزله تخریب شدند و به همین دلیل امدادسانی فوری به آسیب دیدگان با دشواری

## ۲۲ بهمن،

## گامی به پیش برای جنبش اعتراضی توده های مردم

در آستانه فرا رسیدن ۲۲ بهمن، سالروز قیام مسلحانه توده های مردم ایران علیه رژیم دیکتاتوری شاه، قرار گرفته ایم.

مجموعه شرایط حاکم بر جامعه، ادامه بحران قدرت در درون حاکمیت، موضع گیری های جدید رهبران "اصلاح طلبان" درون حکومت و در نهایت روند جنبش انقلابی توده های وسیع مردم ایران، موقعیت جدیدی را در جامعه فراهم کرده است. موقعیتی که با نزدیک شدن ۲۲ بهمن، سالروز سقوط دیکتاتوری شاه، پرسش هایی را با خود به همراه دارد. پرسش هایی از قبیل، آیا جنبش اعتراضی و انقلابی توده های مردم ایران، در ۲۲ بهمن امسال، گامی به پیش خواهد گذاشت؟ آیا شرایط موجود، خامنه ای و مجموعه قدرت فائده نظام را، با رهبران "اصلاح طلب" درون حکومت، به مصالحه و سازش خواهد کشانید؟ و اینکه، اساساً در وضعیت کنونی، زمینه های تحقق یک سازش میان خامنه ای و رهبران "اصلاح طلب" نظام، از قبیل خاتمی، موسوی و کروبی فراهم است؟ یا اینکه آنان در مقابل تهدیدهای خامنه ای مجبور به عقب نشینی و تسلیم خواهند شد؟

این ها، حداقل پرسش هایی هستند که در وضعیت کنونی و در روزهای منتهی به ۲۲ بهمن، نیاز به پاسخ دارند. این نوشتار سعی دارد با توجه به روند تحولات هفت ماه گذشته، صف بندی ها و تحولات کنونی درون نظام، پاسخی هر چند مختصر برای پرسش های فوق داشته باشد.

۱- مجموعه حوادث و اتفاقات پیش آمده در هفت ماه گذشته، گویای این واقعیت است که هم توده ها و هم نظام جمهوری اسلامی، در ۲۲ بهمن امسال، شرایط متفاوتی را نسبت به سی سال گذشته تجربه خواهند کرد.

در هفت ماه گذشته، جنبش اعتراضی توده های مردم، در اشکال مختلف، جمهوری اسلامی را با چالش های جدی مواجه کرده است. در این مدت، تمام آن روزها و ایامی که رژیم سرمایه داری - مذهبی حاکم بر ایران، طی سی سال گذشته به نفع خود و در جهت تحمیل توده ها سود می برد، در این دوره، عملاً توسط توده های مردم، به روزهای مبارزه و صف آرایی خیابانی، علیه رژیم ارتجاعی و فاسد جمهوری اسلامی تبدیل شده اند.

مجموعه روند حرکت اعتراضی توده ها در هفت ماه گذشته، از نخستین حرکت اعتراضی و میلیونی توده ها در ۲۵ خرداد، تا روزهای سیزده آبان، شانزده آذر، روز قدس و به در صفحه ۲

## ۲۲ بهمن،

### گامی به پیش برای جنبش اعتراضی توده های مردم

خصوص روز عاشورا، که جوانان، زنان، دانشجویان و توده های خشمگین ایران، عملاً خیابان های انقلاب و آزادی تهران را به تسخیر خود در آوردند، نشانگر این حقیقت است که توده های مردم، ۲۲ بهمن را نیز به روز مبارزه علیه نظام ارتجاعی حاکم بر ایران تبدیل خواهند کرد. بروز چنین اتفاقی از هم اکنون، سران جمهوری اسلامی را، بیش از هر زمان دیگری وحشت زده کرده است.

ابعاد این وحشت، آنچنان عمیق و گسترده است که نه تنها، خامنه ای و هیات حاکمه رژیم، بلکه سران "اصلاح طلب" جمهوری اسلامی نیز، بیشتر از آنها به وحشت افتاده اند.

این وحشت را می توان، چه در میان مجموعه قدرت فائقه نظام به رهبری خامنه ای، و چه در میان "اصلاح طلبان" حکومتی به رهبری خاتمی، موسوی و کروبی آشکارا مشاهده کرد.

خامنه ای در دو سخنرانی اخیر خود، که یکی در جمع اعضای شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی و دیگری در روز ششم بهمن، در جمع تعدادی از مردم آمل بود، به صراحت وحشت خود را نسبت به اتفاقات روز عاشورا و حماسه آفرینی مبارزاتی توده های مردم در این روز علیه جمهوری اسلامی، به صراحت بیان کرد.

خامنه ای، روز ۲۹ دیماه، در جمع اعضای شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، با توجه به مجموعه حرکت های اعتراضی جوانان، زنان، دانشجویان و توده های وسیع مردم، در روزهای شانزده آذر، سیزده آبان، روز قدس و عاشورا گفت: دشمنان، سعی دارند ۲۲ بهمن را نیز از ما بگیرند. و لذا، پس از تکرار سخنان همیشگی اش، تمام ارگان های سرکوبگر نظام را مورد خطاب قرار داد و گفت: مسئولان قوای سه گانه، باید وظایف خود را در مقابل **مفسدان و اغتشاشگران** به خوبی انجام دهند.

در واقع، هراس خامنه ای جدای از اتفاقات روز عاشورا، هم اکنون متوجه تکرار حماسه ی دیگری از طرف توده ها، در روز ۲۲ بهمن، سالروز سقوط نظام سلطنتی گذشته است.

از طرف دیگر، سران "اصلاح طلب" حکومتی نیز، با تیری جستن از مبارزات توده های مردم، که هم اینک سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی را مورد هدف قرار داده اند، وحشت شان را از فروپاشی نظام مذهبی و قرون وسطایی حاکم بر ایران نشان دادند.

لذا با توجه به مجموعه روند مبارزاتی توده ها در هفت ماه گذشته، با توجه به تعمیق بحران قدرت در درون حاکمیت، و با توجه به ناتوانی و استیصال رژیم در مقابله با اعتراضات توده ها، دور از انتظار نیست که توده های خشمگین، در ادامه مبارزات علنی شان علیه جمهوری اسلامی، در ۲۲ بهمن امسال نیز گامی به پیش

بردارند و همانند روز ۶ دی، حماسه ی دیگری بیافرینند.

۲- اگرچه وحشت از فروپاشی نظام، همه ارکان جمهوری اسلامی را فرا گرفته است، اگرچه جناح های مختلف درون حاکمیت، در مقابله با بحران فروپاشی رژیم، مواضع مختلفی را تا کنون از خود به نمایش گذاشته اند؛ موضعی که در یک سر آن، بحث سازش و مصالحه میان قدرت فائقه نظام به رهبری خامنه ای، با سران "اصلاح طلب" درون حاکمیت پیشنهاد می شود، و در سر دیگر آن، عملاً محاکمه و یا حداقل اظهار توبه و تسلیم شدن خاتمی، موسوی و کروبی در خواست می گردد، اما خامنه ای بعد از اعتراضات قهرمانانه توده های مردم در روز عاشورا، در سخنرانی ها و موضع گیری های خود، به چیزی کمتر از تسلیم شدن سران "اصلاح طلب" راضی نیست و خواهد بود.

خامنه ای که در سخنرانی ۲۹ دیماه خود، منتقدین و "خواص" درون نظام، را تهدید کرده بود تا از بیان مواضع دو پهلو و غیر شفاف خود اجتناب کنند، یک هفته بعد، در دومین سخنرانی خود، حمله به منتقدین و "خواص" درون نظام را باز هم تشدید کرد.

خامنه ای، در سخنرانی ششم بهمن ماه خود، با بهره برداری از واژه "دشمن"، آب پاکی را روی دست همه "اصلاح طلبان" و "خواص" تاثیرگذار درون نظام ریخت، تا این آقایان به زعم خامنه ای، با موج سواری روی جنبش اعتراضی توده های مردم، در صدد باج خواهی و سهم طلبی دوباره از قدرت نباشند.

خامنه ای در این سخنرانی خود، ضمن بیان اینکه همه باید خود را در مقابل نظام مسئول بدانند گفت: در مقاطعی برخی طراحی های دشمن برای وادار کردن نظام اسلامی به باج دادن بوده است، اما همه بدانند ما به هیچ کس باج نخواهیم داد.

همان طور که اشاره شد، بعد از حرکت اعتراضی وسیع توده های مردم در روز ۶ دی، که عملاً به سنگربندی خیابانی علیه مزدوران جمهوری اسلامی تبدیل شد، ترس از فروپاشی نظام اسلامی، علاوه بر خامنه ای و قوای سه گانه نظام، خواب رهبران "اصلاح طلب" حکومتی را هم بر آشفته.

تعمیق بحران قدرت در حکومت، حضور رادیکال و گسترده توده های مردم در مبارزات علنی و خیابانی، ایجاد زمینه های فروپاشی نظام استبدادی حاکم بر ایران، خاتمی، میرحسین موسوی و کروبی را بر آن داشت تا یکی پس از دیگری، لباس عاریه ای را که پوشیده بودند، از تن در آورند. لذا، همان گونه که دیدیم، با رادیکال شدن جنبش انقلابی توده های مردم که کلیت نظام را مورد هدف قرار داد، این آقایان نیز، به پیروی از همان شعار "جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر"، در نخستین عقب نشینی خود، ابتدا، با به رسمیت شناختن دولت احمدی نژاد، همه ی ادعاهای گذشته شان، مبنی بر تخلف انتخاباتی و غیرقانونی بودن دولت احمدی نژاد را پس گرفتند، و سپس اعلام کردند که، هرگاه نظام در خطر فروپاشی و در معرض سقوط قرار گیرد،

بی درنگ همه با هم زیر چتر رهبری متحد خواهند شد. چرا که حفظ نظام سرکوبگر جمهوری اسلامی برایشان از اهم واجبات است.

بنابر این تا اینجای مسئله همان گونه که شاهدش هستیم، نه تنها مصالحه ای بین طرفین دعوا در کار نیست، بلکه مجموعه شرایط و واقعیت های موجود جامعه، عقب نشینی را برای سران "اصلاح طلب" درون حاکمیت رقم زده است.

۳- حال پاسخ به پرسش سوم باقی مانده است که، به رغم بحران حاکم بر جمهوری اسلامی، چرا خامنه ای و قدرت فائقه نظام، حداقل در این مقطع تاریخی نه تنها حاضر به مصالحه نیستند، بلکه بر عقب نشینی و تسلیم صد در صد سران "اصلاح طلب" از مواضع شان اصرار دارند.

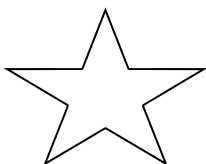
پاسخ صریح این سوال، به موقعیت کنونی جنبش انقلابی توده ها در جامعه باز می گردد.

به رغم اینکه جمهوری اسلامی در بحران قدرت فرو رفته است، به رغم اینکه جمهوری اسلامی هم اکنون در ضعیف ترین موقعیت داخلی و بین المللی خود در سی سال گذشته قرار دارد؛ و باز هم؛ به رغم اینکه جنبش انقلابی توده های مردم در هفت ماه گذشته، پیشرفت های چشمگیری داشته است؛ اما واقعیت آن است که هنوز توازن قوا در این نبرد به نفع توده ها برهم نخورده است.

پوشیده نیست، بدون حضور وسیع توده های طبقه کارگر در این مجموعه کارزار مبارزاتی توده های مردم، خامنه ای و جناح سرکوبگر جمهوری اسلامی، هنوز بر این باورند که با تکیه بر تشدید سرکوب، دستگیری های گسترده، زندان، شکنجه و گسترش اعدام در درون جامعه، قادر هستند جنبش انقلابی توده ها را مهار سازند. لذا هنوز خود را بی نیاز به چنین مصالحه ای با سران "اصلاح طلب" می دانند.

در شرایط کنونی، خامنه ای و دیگر سران جناح فائقه نظام، با تکیه بر تشدید هرچه بیشتر سرکوب در جامعه، استراتژی خود را نه بر مصالحه، که بر حذف کامل جناح "اصلاح طلب"، یا حداقل در تسلیم شدن آنان به مجموعه قدرت نظام، پایه ریزی کرده اند.

طبیعتاً، زمانی که جنبش عمومی توده ها، با گسترش بیشتر و همگانی شدن خود، توازن قوا را به نفع انقلاب رقم زند، زمانی که طبقه کارگر با حضور مستقل خود، عرصه را بر این نظام استبدادی و سرکوبگر تنگتر سازد، زمانی که سرکوب، به عین در تمام عرصه های اجتماعی و مبارزاتی، اثر و کارکرد خود را از دست بدهد، در آن صورت، خامنه ای با همه کسانی که به "جمهوری اسلامی" نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر" وفا دارند، بدون هیچ اما و آگری، تن به مصالحه خواهد داد. مصالحه ای که دیگر، نه برای خامنه ای، و نه برای هیچ یک از جناح های درون نظام سودی نخواهد داشت.



**رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت**



## بیانیه سازمان فدائیان (اقلیت) به مناسبت سالروز قیام ۲۲ بهمن و حماسه سیاهکل

**کارگران، زحمتکشان، زنان ستمدیده ایران، جوانان و روشنفکران انقلابی!**

در آستانه ۱۹ بهمن، سالروز حماسه سیاهکل و ۲۲ بهمن سالروز قیام مسلحانه توده های مردم ایران علیه رژیم سلطنتی قرار گرفته ایم. سی و نهمین سالگرد حمله مسلحانه فدائیان خلق در روز ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ به پاسگاه سیاهکل روز بنیان گذاری سازمان ما، و سی و یکمین سالگرد قیام مسلحانه توده های زحمتکش مردم در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و سرنگونی رژیم پهلوی، در حالی فرا رسیده است که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، با وخیم ترین و عمیق ترین بحران سیاسی دوران حیات خود روبروست.

توده های مردمی که بیش از ۳۰ سال، تحت شدیدترین فشارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی رژیم حاکم قرار داشته و از شدت اختناق و ستم و سرکوب و استثمار به تنگ آمده اند، در ابعادی وسیع و گسترده به پا خاسته اند و در اشکالی تعرضی و رادیکال، به مصادف و رودروئی با رژیم جمهوری اسلامی روی آورده، و بر پیکر ارتجاع حاکم رعشه مرگ افکنده اند.

اختلاف و کشمکش در میان جناح های حکومتی، پیوسته تشدید شده و شکاف در راس هرم قدرت، روزبه روز عمیق تر شده است. فشار از پائین، شدت کشمکش و درگیری در بالا را بلاانقطاع افزایش داده است. دستگاه حکومتی از هر سو شکاف برداشته است. از هم گسیختگی درونی هیات حاکمه و شکاف درون حکومت از یک سو، امواج توفنده و شعله ی خاموش ناشدنی تظاهرات خیابانی، شورش ها و قیام های محلی که از هر سو زبانه می کشند، از سوی دیگر، تعادل دستگاه حکومتی را به کلی برهم زده و رژیم حاکم را در آستانه فروپاشی قرار داده است.

کوشش های رژیم و جناح های آن برای آرام ساختن اوضاع و برای برون رفت از بحران و بن بست، به جانی نرسیده و با شکست روبرو شده اند. تشدید بیش از پیش فشار و سرکوب، گسترش ابعاد دستگیری ها و بازداشت ها، اعمال شکنجه های وحشیانه در زندان ها، افزایش اعدام ها، برپایی طناب دار و کشتار در ملاء عام و کوبیدن بر طبل کشتار و خون ریزی بیشتر برای ارباب مردم و برای بازگرداندن توده های مردم و جوانان و زنان آزادیخواه از خیابان ها به خانه ها، هیچگونه ثمری نداشته است.

بحران سیاسی عمیقی که از درون تضادهای اقتصادی و اجتماعی سربرآورده و سر تا پای رژیم را در خود فرو برده است، نه فقط با تشدید سرکوب و کشتار برطرف نشده، بلکه پیوسته گسترش بیشتری یافته و مدام ژرف تر شده است. هشت ماه مبارزه علنی و مستمر توده های مردم برای تغییر وضعیت موجود، تظاهرات مداوم دانشجویان، زنان و جوانان، شورش ها و قیام های محلی و سرانجام قیام قهرمانانه مردم تهران در ششم دی ماه، به خوبی نشان داد که توسل رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی به تشدید سرکوب و توحش و آدم کشی برای درهم کوبیدن جنبش آزادیخواهانه مردم و برای برون رفت از بحران، با شکست قطعی روبرو شده است.

بحران سیاسی موجود با کشتار و خون ریزی برطرف نخواهد شد چرا که این بحران ریشه های عمیقی در درون جامعه دارد. بحران سیاسی کنونی، محصول تضادهای انباشته شده در جامعه، مطالبات و خواست های متحقق نشده کارگران، زحمتکشان، جوانان، زنان، و نیاز جامعه به تحولاتی است که قیام و انقلاب توده های مردم زحمتکش ایران در ۳۱ سال پیش، می بایستی راه را بر آن می گشود. انقلابی که اما توسط سرمایه داران و مرتجعین مذهبی، مصادره و درهم شکسته شد. رژیم دیکتاتوری سلطنتی سرنگون شد، اما رژیم جمهوری اسلامی به رهبری خمینی مرتجع، استبدادی هولناک تر و دیکتاتوری خشن تر و وحشتناک تری را بر جامعه مسلط ساخت. نه فقط خواست ها و مطالبات و آمال های توده های مردمی که از رژیم سلطنتی به ستوده آمده و به انقلاب و قیام روی آورده بودند متحقق نشد و تضادهای جامعه لاینحل ماند، بلکه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی سرکوب و کشتار و اختناق و بی حقوقی بیشتر و شدیدتری را بر مردم تحمیل نمود و تضادهای پیشین نیز بیش از پیش تشدید گردید. بنابراین بدیهی بود که بحران سیاسی بار دیگر و در ابعادی وسیع تر سر بلند کند.

اکنون، بیش از پیش این حقیقت بر همگان آشکار شده است که توده های مردم ایران، دیگر نمی خواهند رژیم جمهوری اسلامی را که در طول حیات ننگین ۳۱ ساله خود، جز کشتار و سرکوب و اختناق، جز فقر و گرسنگی و بدبختی و بی حقوقی، ثمری نداشته است، تحمل نمایند. توده های مردم ایران اکنون دیگر نه فقط حاضر نیستند این رژیم ارتجاعی و استبدادی و ستمگر را تحمل نمایند، بلکه برای به زیر کشیدن آن و تعیین تکلیف نهایی با آن با شور و شجاعت کم نظیری پای در میدان مبارزه علنی و مستقیم با آن نهاده اند. ۳۱ سال پس از سرنگونی رژیم سلطنتی، جامعه ایران یک بار دیگر آبنسنت تحولات و دگرگونی های عظیم اجتماعی ست و در آستانه انقلابی دیگر قرار گرفته است.

**کارگران و زحمتکشان، زنان ستمدیده ایران، جوانان و روشنفکران انقلابی!**

شرایط کنونی جامعه ایران، اوضاع پیش از قیام سال ۵۷ را تداعی می کند. بحران سیاسی به حدی ژرف و عمیق و حاد، و شرایط به گونه ایست، که از هر جرقه ای می تواند حریقی بزرگ برپا شود. جنبش اعتراضی توده های مردم از ۲۳ خرداد سال جاری تاکنون، با سرعت شگفت آوری مراحل تکاملی خود را طی کرده است و تاکتیک ها و اشکال مبارزاتی و نیز شعارها و مطالبات مردم پیوسته رادیکال تر شده است. به رغم تمام این ها اما تناسب قوا هنوز به طور قطعی به سود انقلاب برهم نخورده است. این توازن زمانی به طور قطعی به سود انقلاب تغییر می کند که کارگران در شکل وسیع و سراسری به مبارزات جاری بپیوندند. تجربه انقلاب ۵۷، نقش و اهمیت یک اعتصاب عمومی سیاسی را که سازماندهی اصلی آن بر دوش طبقه کارگر ایران است، به همگان نشان داد. فراموش نکنیم که رژیم شاه زمانی حاضر شد صدای انقلاب مردم ایران را بشنود که کارگران، به ویژه کارگران صنعت نفت، دست به اعتصاب زدند و توده های مردم به اعتصاب عمومی سیاسی روی آوردند و از این طریق ضربات خرد کننده ی مالی و سیاسی بر رژیم سلطنتی وارد ساختند. کاربست این تجربه است که جنبش انقلابی را گام مهمی به جلو خواهد برد. اعتصاب عمومی سیاسی، تمام ارگان ها و نهادهای سرکوب مستقیم و غیر مستقیم جمهوری اسلامی را بکلی فلج می سازد، ناتوانی و ورشکستگی رژیم را به نهایت می رساند و شرایط را برای روی آوردن توده های مردم به قیام مسلحانه و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی فراهم می سازد.

درس دیگری که باید از انقلاب ۵۷ بیاموزیم و در انقلاب حاضر آن را بکار بندیم، تجربه شکست انقلاب است. انقلاب ۵۷ واقعیت را به همگان نشان داد که اگر توده های کارگر و زحمتکشی که به انقلاب و قیام روی می آورند و رژیم را سرنگون می سازند، خودشان قدرت سیاسی را به دست نگیرند و به هر دلیل به عده های طبقات دیگر اعتماد و یا دل خوش کنند و قدرت سیاسی را به دست آن ها بسپارند، انقلاب آن ها نیز با شکست و ناکامی روبرو می شود و خواست ها و آمال آن ها نیز متحقق نخواهد شد. بنابر این برای پیروزی انقلاب و تحقق مطالبات توده های مردم، مطلقاً ضروری است که کارگران و زحمتکشان ابتکار عمل را بدست گیرند، ارگان های اعمال قدرت خویش را سازماندهی کنند، خود را در شوراها متشکل سازند و از این طریق راه را بر نهادهای اعمال حاکمیت بورژواها و دست اندازی آن ها به قدرت سیاسی ببندند و با ایجاد حکومت شورایی، از طریق شوراها به اعمال حاکمیت بپردازند.

## بیانیه سازمان فدائیان (اقلیت)

کارگران، زحمتکشان، زنان ستمدیده ایران، جوانان و روشنفکران انقلابی!

رژیم جمهوری اسلامی به پایان خطر رسیده است. چشم انداز گسترش اعتراضات و قیام های توده ای در روزهای آینده از جمله در روز ۲۲ بهمن ۸۸، سران رژیم را شدیداً به وحشت انداخته و خواب را از چشم آن ها ربوده است. رژیم جمهوری اسلامی در اثر مبارزات و ضربات پی در پی شما، به شدت ضعیف و ناتوان گشته است. تحت چنین شرایطی، بایستی با شرکت هر چه وسیع تر خود در اعتراضات خیابانی، تظاهرات گسترده تری را سازماندهی کنید و به مصاف ورودی رونی بانظام حاکم برخیزید. خواستار آزادی زندانیان سیاسی شوید و با طرح شعارهای کوبنده خود مانند: مرگ بر جمهوری اسلامی، مرگ بر اصل ولایت فقیه، مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر خامنه ای و شعار نه سازش نه تسلیم نبرد تایپووزی، حماسه دیگری بیافرینید و ضربه کاری را بر رژیم جمهوری اسلامی وارد سازید. جمهوری اسلامی، از درون فرو پاشیده و ناتوان تر و پوسیده تر از آن است که در برابر مبارزات متشکل و سراسری شما یاری ایستادگی داشته باشد. نبردی تاریخی و سرنوشت ساز در پیش است. طوفان سهمگین و بنیان کنی که وزیدن آغاز کرده است می رود تا بساط رژیم و کلیه مرتجعین حاکم را برای همیشه جاروب کند.

سازمان ما که اکنون وارد سی و نهمین سال حیات خویش می شود، همواره مدافع منافع طبقه کارگر، و از موضع این طبقه، مدافع منافع عموم توده های زحمتکش و ستم دیده بوده است و در تمام طول این سال ها با استواری و پیگیری در راه آزادی و سوسیالیسم پیکار نموده است، هم چنان همراه با توده های کارگر و زحمتکش برای تحقق این آرمان ها و برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورایی به مبارزه ی خود ادامه می دهد.

سازمان فداییان (اقلیت)، در سالگرد قیام و سیاهکل، کارگران و زحمتکشان، زنان، جوانان و عموم توده های مردم ایران را به تشدید مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورایی فرا می خواند.

## سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

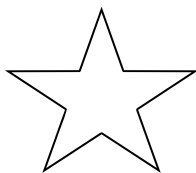
برقرار باد حکومت شورایی

زنده باد آزادی

زنده باد سوسیالیسم

سازمان فداییان (اقلیت)

بهمن ۱۳۸۸



یکم ژانویه ۱۸۰۴ استقلال خود را اعلام کردند. اما این استقلال حتا از نظر مالی برای مردم هائیتی بسیار گران تمام شد چرا که آنان تا سال ۱۹۴۷ اودار به پرداخت غرامت به فرانسه شدند! استقلال هائیتی اما به معنای پایان استثمار این کشور حتا با تجاوز مستقیم و اشغالگری نشد. این گونه بود که امپریالیسم آمریکا در سال ۱۹۱۵ به هائیتی تجاوز نظامی کرد و تا سال ۱۹۳۴ این کشور را زیر اشغال نظامی خود داشت. پس از آن هم امپریالیست های آمریکایی و فرانسوی بیست و نه سال تمام از رژیم دیکتاتوری دوالیه (پدر و پسر) به نام مبارزه با خطر شوروی و با توجه به رویدادهای کوبا حمایت کردند. پدر و پسر که از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۸۶ حکومت کردند و ده ها هزار تن از مخالفان خود را سر به نیست نمودند. مردم هائیتی شورش کردند و موفق شدند دوالیه را سرنگون کنند و به جایش ژان - برتراند اریستید را برگزیدند. اریستید دست به اصلاحات ارضی زد و خواهان افزایش دستمزدها در کارگاه های لباس دوزی شد. همین اصلاحات سر و دم بریده به مذاق امپریالیست ها خوش نیامد و اریستید را وادار به ترک قدرت کردند. اریستید دوباره در سال ۲۰۰۴ به قدرت بازگشت. وی هنگامی که با اجرای کلمه به کلمه ی برنامه های صندوق بین المللی پول مخالفت کرد، ربوده و از قدرت برکنار گردید.

امروز هم ریاست جمهوری هائیتی به عهده ی فردی به نام رنه پروال است که از نزدیکان اریستید می باشد، اما عملاً رتق و فتق امور به سازمان ملل متحد واگذار شده که "اموریت تثبیت ملل متحد در هائیتی" یا MINUSTAH را تحت فرماندهی برزیل تأسیس کرده است.

رنه پروال در مصاحبه ی مطبوعاتی روز بیست و هفت ژانویه فقط خیر تأسف بار دفن بیش از یک صد و هفتاد هزار جنازه را نداد، وی گفت که خبر تسخیر فرودگاه پوراوپرنس توسط آمریکاییان درست نیست. به نظر نمی رسد که آقای رئیس جمهور حقیقت را گفته باشد. چرا که آمریکایی ها حتا اجازه ندادند که یک هواپیمای حاوی کمک های انسان دوستانه ی فرانسوی در هائیتی به زمین بنشیند و آن را مجبور به فرود در کشور همسایه، جمهوری دومینیک، نمودند.

به مصداق این که سلام گرگ بی طمع نیست، باید گفت که فاجعه ی زلزله در هائیتی به امپریالیسم آمریکا این فرصت را داد تا نه فقط فعلاً ده هزار نیروی نظامی در این کشور پیاده کند بلکه دوباره آن را کاملاً زیر سیطره ی خود بگیرد. چرا که احتمال این داده شده که هائیتی می تواند دارای منابع نفتی به مراتب بیش تر از ونزوئلا باشد. معادن بسیار مهم طلا و مس و به ویژه ایریدیوم در هائیتی کشف شده است. ایریدیوم یک ماده ی بسیار مقاوم است که در کلاهک های موشک های بین قاره ای استفاده می شود و به جز هائیتی فقط آفریقای جنوبی دارای معادن مشابه است.

آری زلزله دوازدهم ژانویه جان ده ها هزار نفر را گرفت، آری هشتاد درصد مردم هائیتی در فقر به سر می برند، آری بیش از پنجاه درصدشان بی سوادند، آری مردم هائیتی کمتر از هشت ساعت در روز برق دارند و ... نگاهی مختصر به تاریخ این کشور و آن چه در دهه های اخیر بر آنان گذشته است گویای علل این فجاجع است.

## هائیتی، زلزله، فقر و علت ها

هر کمکی را پذیرا بودند هر چند کندی امداد رسانی و نبود آب و غذا برخی اشان را وادار به اعتراض کرد، چنان که حتا صحنه های دلخراشی از سنگربندی با جنازه ها در خیابان ها مشاهده شدند.

فاجعه ی طبیعی که در هائیتی رخ داد بار دیگر فرصتی به دست داد تا به مردم جهان یادآوری گردد که هائیتی با وسعت بیست و هشت هزار کیلومتر مربع یکی از فقیرترین کشورهای جهان است و هشتاد درصد جمعیت آن زیر خط فقر زندگی می کنند، اما همین رسانه ها که گاهی با آه و ناله این خبرها را منتشر می کنند هرگز به مخاطبانشان توضیح نمی دهند که چرا این کشور کارنایب در چنین وضعیتی به سر می برد؟ چگونه است که در سال ۲۰۰۸ چهار طوفان ایگا، آننا، گوستاو، و فای در هائیتی موجب مرگ ۷۹۳ نفر می شوند و همین طوفان ها با همین قدرت کمی آن سوتر، در کوبا فقط ۴ قربانی می گیرند؟ چرا وقتی در کوبه واقع در ژاپن روز ۱۷ ژانویه ۱۹۹۵ زلزله ای به قدرت بیش از ۷ ریشتر روی می دهد ۶۵۰۰ نفر جان می یازند و پانزده سال بعد در هائیتی ده ها و ده ها هزار نفر؟ همین رسانه ها که اکنون خرافه پرستی و تبلیغ دین را هم در دستور کار گذاشته اند تا بیش از پیش وظیفه ی تحمیق مخاطبانشان را نیز انجام دهند می توانند فاجعه ی زلزله در هائیتی را به حساب قضا و قدر بگذارند اما فاجعه ی اجتماعی هائیتی را دیگر نمی توانند با این اراجیف توجیه کنند.

استعمارگران و استثمارگران از دیرباز خون مردم هائیتی را در شیشه کرده اند و امروز هم وضعیت تغییر نکرده است. به ویژه این که امپریالیسم آمریکا با سوء استفاده از زلزله ی اخیر تاکنون دست کم ده هزار نیروی نظامی در این کشور پیاده کرده است و تمام شواهد نشان گر آن هستند که این نیروی عظیم نظامی که قرار است دو برابر شود برای امداد رسانی به آن جا فرستاده نشده است.

هنگامی که استثمارگران اسپانیایی در اواخر سده ی پانزدهم میلادی وارد هائیتی شدند، موفقیتی در استثمار مردم بومی که در آن جا زندگی می کردند کسب ننمودند تا بتوانند طلای آن را به کیسه ی خود واریز کنند. مقاومت این مردم چنان بود که اسپانیایی ها در چند دهه با کشتار و همچنین پایین آمدن تولید مثل، نسل شان را ککندند. استثمارگران اسپانیایی سپس از آفریقا برده وارد هائیتی نمودند. سپس در سده ی هفدهم نوبت به استثمارگران فرانسوی رسید تا هائیتی را اشغال کنند و با تسخیر زمین ها به بهره برداری از تنباکو بپردازند.

اما همان آفریقائیان برده، دیگر پس از چند نسل آگاه شده بودند و مانند مردم اولیه هائیتی نمی خواستند تن به استثمار دهند. بنابراین با توجه به تغییرات پس از انقلاب کبیر فرانسه، مردم هائیتی نخستین ملت در تمام قاره ی آمریکا بودند که با یک انقلاب به استثمار فرانسویان پایان دادند و

## انقلاب اجتماعی و حزب انقلاب اجتماعی (۳)

جنبش خودانگیخته و آگاهانه طبقه کارگر (ادامه)

به بحث اصلی بازگردیم و رابطه خودانگیختگی یا جنبش خود به خودی طبقه کارگر را با جنبش آگاهانه این طبقه دنبال کنیم.

اگر جنبش طبقه کارگر را در طول یک دهه‌ی اخیر ایران مد نظر قرار دهیم، بی‌شک به لحاظ وسعت و دامنه، اشکال متنوع مبارزه و نیز تعداد اعتراضات و مبارزات، در طول تمام دوران حیات طبقه کارگر بی‌سابقه است. به رغم این که این مبارزات عموماً بر سر مطالبات اقتصادی شکل گرفته‌اند و اساساً مبارزه‌ای اقتصادی هستند، اما در کشوری که دیکتاتوری عریان بر آن حاکم است و دولت و نیروی سرکوب آن هر لحظه رو در روی کارگران قرار می‌گیرند، مبارزات اغلب خصلت سیاسی نیز به خود گرفته و به مقابله کارگران با دولت کشیده است. در بطن این مبارزات، کارگران پیوسته تجربه آموخته و آگاه‌تر شده‌اند. این آگاهی تا مرحله تلاش برای پشت سر نهادن اتحادهای ناپایدار و گذار به اتحادی پایدار نیز پیش رفته است. تلاش کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی و کارگران نیشکر هفت تپه برای ایجاد سندیکا، یک نقطه عطف در مبارزه کارگران و آگاهی آن‌ها به ضرورت اتحاد پایدار است. سرکوب‌گری‌های رژیم، به بند کشیدن رهبران و فعالان این سندیکاها و عملاً انحلال سندیکاها، در این واقعیت تغییری ایجاد نمی‌کند که آگاهی به ضرورت اتحادهای پایدار در میان توده‌های کارگر به درجه‌ای رشد یافته که با وجود افسار گسیخته‌ترین سرکوب و دیکتاتوری طبقه حاکم، عملاً برای برپایی سندیکا اقدام می‌کنند. با تمام این اوصاف، جنبش طبقه کارگر هنوز در مرحله خودانگیختگی قرار دارد. یک جنبش آگاهانه طبقه کارگر نیست و به زبان مارکس هنوز به جنبشی برای خود تبدیل نشده است. به عبارت دیگر، با وجود این که جنبش طبقه کارگر در ایران، فرضاً در مقایسه با دهه ۶۰ و ۷۰، رشد و پیشرفت قابل ملاحظه‌ای را نشان می‌دهد و با وجود تمام مبارزات کارگران علیه سرمایه‌داران و حتی اقدامات سیاسی کارگران، این مبارزه هنوز به چارچوب مناسبات سرمایه‌داری محدود است و هنوز آگاهی طبقه کارگر، نفی آگاهانه نظم سرمایه‌داری نیست. تا وقتی که مبارزه کارگران اعم از اقتصادی و یا سیاسی در این مرحله انجام بگیرد، آگاهی حاکم بر این مبارزه از محدوده بهبود وضعیت طبقه کارگر در دایره مناسبات سرمایه‌داری فراتر نیست و فراتر نخواهد رفت.

حتا اگر کارگران عموماً در سندیکاها متشکل گردند، اما کسب قدرت سیاسی به هدف آگاهانه طبقه کارگر برای برپایی انقلاب اجتماعی تبدیل نشده باشد، تغییری کیفی در این مرحله از رشد مبارزات و آگاهی طبقه کارگر رخ نخواهد داد. آن چه که حاکم خواهد بود، همان وضعیتی است که امروز کارگران در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری در آن قرار دارند. دگرگونی در این مرحله فقط می‌تواند یک تغییر جهش‌وار و کیفی باشد که مرحله فعلاً موجود جنبش را نفی کند و نه صرفاً تغییرات کمی و تدریجی. در مرحله‌ی نخست رشد جنبش طبقاتی کارگران در هر کشوری، عامل عینی، عامل اقتصادی تعیین‌کننده است. شرایط اقتصادی، خود به خود کارگران را به مقاومت، مبارزه و اتحاد در برابر سرمایه‌داران سوق می‌دهد. این همان چیزی است که مارکس از آن به عنوان جنبشی در خورد و لنین، از آن به عنوان جنبشی خودانگیخته نام می‌برند. اما برای مرحله‌ای که جنبش طبقه کارگر به جنبشی برای خود، جنبشی آگاهانه و سوسیالیستی تبدیل شود، عامل تعیین‌کننده، ذهنی یعنی آگاهی است. نکته این‌جاست که طبقه کارگر این آگاهی را چگونه کسب می‌کند؟

اکنون می‌باید به هر نامی که بر خود نهاده باشند و به هر شکلی که نظرشان را توضیح دهند، سرانجام به این نقطه می‌رسند که این آگاهی مستقیماً از مدار مبارزه اقتصادی به دست می‌آید و نتیجتاً جنبش خود به خودی کارگران تدریجاً به یک جنبش خودآگاه طبقه و مبارزه آن به یک مبارزه آگاهانه سوسیالیستی تبدیل خواهد شد. نمونه تئوریک این طرز تفکر در ایران گرایشی است که می‌گوید: "آگاهی طبقاتی کارگران جریان روز مبارزه طبقاتی آن‌هاست. توده‌های کارگر به همان میزان که علیه سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند آگاهی طبقاتی خود را ظاهر می‌سازند و مدارج آگاهی خود را تعیین می‌کنند. آگاهی به این اعتبار مقوله‌ای نیست که افرادی آن را از خارج از طبقه به درون مبارزات توده‌های طبقه ببرند."

نخست آن‌چه که از این تعریف و برداشت از آگاهی طبقاتی کارگران به دست می‌آید این است که آگاهی طبقاتی کارگران، آگاه شدن آن‌ها از خود به مثابه یک طبقه که نشانه بارز آن به قول مارکس "تشکل طبقه کارگر در یک

حزب سیاسی، برای تأمین پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف نهایی آن" می‌باشد، نیست، بلکه "جریان روز مبارزه طبقاتی" آن‌هاست. شاید خواسته‌اند که با تقلیل و تحریف نظر مارکس و انگلس در ماتیفست که می‌گویند: نظرات کمونیست‌ها عبارت است از بیان کلی مناسبات واقعی جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی که در برابر دیدگان ما جریان دارد." این جمله را در آورند، که آگاهی طبقاتی کارگران جریان روز مبارزه طبقاتی است. اما ارتباطی میان این دو نیست.

جریان روز مبارزه طبقاتی کارگران، مبارزه‌ای است که در لحظه کنونی جاری است و این مبارزه نه فقط در ایران، بلکه در سراسر جهان مبارزه‌ای است که از دایره مناسبات سرمایه‌داری فراتر نمی‌رود، مبارزه‌ای است اتحادیه‌ای و پارلماناریستی. این مطلقاً با تعریف مارکس از جنبش خودآگاه طبقاتی کارگران، جنبشی که آگاهی طبقاتی کارگران بر آن ناظر و حاکم باشد و هدف خود را کسب قدرت سیاسی قرار داده باشد، هیچ قرابتی ندارد. اما گویا ظاهراً قرار است بر طبق این تعریف، توده‌های کارگر به همان میزان که علیه سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند، آگاهی طبقاتی خود را ظاهر سازند و خود به خود به مدارج عالی‌تری از آگاهی دست یابند.

با این استدلال یا باید پذیرفت که طبقات کارگر پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری، لاقلاً در طول دو قرن گذشته مبارزه‌ای نداشته و از این رو نتوانسته‌اند آگاهی طبقاتی خود را ظاهر سازند و به مدارج عالی‌تری از آگاهی دست یابند، که حرف کاملاً بی‌ربطی است. چون نه فقط "جریان روز مبارزه کارگران" همواره وجود داشته، بلکه گاه طبقات کارگر برخی از این کشورها، دقیقاً به معنایی که مارکس از آن یاد می‌کند، خود را به عنوان یک طبقه در مقابل تمام طبقات دارا متشکل ساختند، حزب طبقاتی خود را ایجاد نمودند، درگیر بزرگ‌ترین نبردهای طبقاتی برای کسب قدرت سیاسی و برپایی انقلاب اجتماعی شدند، اما آگاهی طبقاتی آن‌ها تدریجاً در یک روند معکوس زایل شد. و یا باید پذیرفت که آگاهی طبقاتی کارگران، همان آگاهی اتحادیه‌ای و پارلماناریستی است که فعلاً جریان دارد. در آن صورت، سوسیال دموکراسی رفرمیستی هم قاعداً باید نماینده این آگاهی باشد. چون عجلاناً از مدار جریان روز مبارزه کارگران، یا دقیق‌تر، از مدار مستقیم مبارزه اقتصادی، مبارزه اتحادیه‌ای، چیزی جز "آگاهی" سوسیال رفرمیستی ظاهر نشده است. در این جا اکنون می‌باید نتیجه سیاسی منطقی خود که همانا رفرمیسم می‌باشد، دست یافته است. آن آگاهی طبقاتی که قرار بود از "جریان روز مبارزه طبقاتی" به "شیرازه حیات سرمایه‌داری" حمله‌ور شود و در همین روند، کار مزدی را ملغاً سازد، فعلاً از رفرمیسم سردرآورده است. اما اکنون می‌باید که همواره یکی از موانع عمده سد راه‌شان را نظرات لنین می‌دانند و تلاش فراوانی می‌نمایند تا به هر شکل ممکن، این مانع را از سر راه بردارند. تمام مخالفت آن‌ها با نقشی که لنین برای آگاهی و حزب قابل است در همین راستا است. اکنون می‌باید ما برای ابراز مخالفت‌شان با نظرات لنین، گاه حرف‌هایی می‌زنند که نشان می‌دهد، این‌ها حتا از مباحث لنین هم با اکنون می‌باید ما روسی آگاهی ندارند. از جمله پیش از این دیدیم که در پلمیک غیر مستقیم‌شان با لنین، می‌گویند: "آگاهی به این اعتبار مقوله‌ای نیست که افرادی آن را از خارج از طبقه به درون مبارزات توده‌های طبقه ببرند. بحث لنین این نبوده و نیست که" افرادی آن را از خارج از طبقه به درون مبارزات توده‌های طبقه ببرند. "بحث لنین بر سر این مسئله است که آیا طبقه کارگر از مدار مستقیم مبارزه اقتصادی به آگاهی سوسیالیستی دست می‌یابد و به یک طبقه برای خود تبدیل می‌شود، یا این که این آگاهی را از خارج از مدار مبارزه اقتصادی باید به دست آورد. لنین می‌نویسد:

"شعور سیاسی، طبقاتی را فقط از بیرون یعنی از بیرون مبارزه اقتصادی و از بیرون مدار مناسبات کارگران با کارفرمایان می‌توان برای کارگر آورد. رشته‌ای که این دانش را فقط از آن می‌توان تحصیل نمود، رشته مناسبات تمام طبقات و قشرها با دولت و حکومت و رشته ارتباط متقابل بین تمام طبقات می‌باشد."<sup>۱</sup>

اما اکنون می‌باید ما چون تصور می‌کنند که می‌توان آگاهی طبقاتی و سیاسی کارگران را فقط از درون به اصطلاح مبارزه اقتصادی "جریان روز مبارزه طبقاتی" به دست آورد و طبقه فقط آن‌جاست که مبارزه اقتصادی جریان دارد، بحث لنین را به این شکل می‌فهمند که "افرادی می‌خواهند، آگاهی را از خارج از طبقه، به درون مبارزات توده‌های طبقه ببرند."

ببینیم بر طبق نظر لنین، چرا اصولاً طبقه کارگر نمی‌تواند از مدار مستقیم مبارزه اقتصادی به یک آگاهی طبقاتی سوسیالیستی دست یابد. لنین در ادامه

تولید، آن چیزی نتیجه شد که سوسیالیسم علمی نام گرفت.

مارکس نشان داد که مکانیسم شیوه تولید سرمایه‌داری به نحوی است که بر تمام واقعیت مناسبات سرمایه‌داری سرپوش می‌گذارد. این مناسبات به شکلی وارونه و تحریف شده، در سطح نمود پیدا می‌کنند. آن‌ها به همین شکل در ذهن عاملین تولید، انعکاسی سطحی پیدا می‌نمایند و ضرورتاً یک برداشت وارونه، یک آگاهی کاذب، پدید می‌آورند. تازه پس از این مرحله است که ایدئولوگ‌های توجیه‌گر طبقه سرمایه‌دار، این آگاهی وارونه را که از خود جریان تولید در سطح برخاسته و در آگاهی عاملین آن، نمایندگان تولید سرمایه‌داری، تنها با یک نمود سطحی انعکاس یافته، به زبانی آیین‌وار و توجیه‌گرانه در خدمت نظم موجود و طبقه سرمایه‌دار ترجمه می‌کنند و به عنوان یک ایدئولوژی مخرب و توجیه‌گر به اشاعه آن می‌پردازند. طبقه کارگر نیز در یک دوگانگی در آگاهی به سر می‌برد. از یک سو، در درون همین مناسبات وارونه و آگاهی کاذبی که او را احاطه کرده است، اسیر و گرفتار است و از سوی دیگر آگاهی خودش را دارد و از طریق مبارزه عملی‌اش در مقابل سرمایه، مفاهیم و اندیشه‌های دنیای وارونه مقاومت می‌کند. برای توضیح بیش‌تر این نظرات مارکس، به ناگزیر باید مختصر هم که شده وارد مباحث اقتصادی شد.

مارکس در "تئوری‌های ارزش اضافی" می‌نویسد: رابطه ارزش اضافی و جزء متغیر سرمایه، رابطه‌ای ارگانیک است. این رابطه در واقع راز تشکیل و رشد، راز وجود سرمایه را به عنوان سرمایه نشان می‌دهد. این رابطه ارگانیک، در رابطه میان سود و سرمایه محو می‌شود. ارزش اضافی شکلی به خود می‌گیرد که در آن دیگر کمترین اثری از راز منشاء آن باقی نمی‌ماند. چون تمام اجزای سرمایه به یکسان به عنوان بنیان ارزش جدیداً آفریده شده به نظر می‌رسند، رابطه سرمایه به یک رمز و راز کامل تبدیل می‌شود. در ارزش اضافی، رابطه سرمایه با کاری که سرمایه تصاحب می‌کند، دائماً نشان داده می‌شود. در رابطه سرمایه با سود، سرمایه نه با کار بلکه با خودش رابطه دارد. بنابراین تفاوت میان سرمایه و اشکال ویژه آن، در این شکل محو می‌شود. سرمایه‌دار دیگر چیزی از جوهر سرمایه نمی‌داند و ارزش اضافی در آگاهی او فقط به شکل سود، یک شکل قلب شده و وارونه ارزش اضافی وجود دارد که به کلی از مناسباتی که از درون آن منشاء گرفته و مشروط به آن می‌باشد جدا شده است. لذا ارزش اضافی ضرورتاً در مغز بورژوا، شکل سود را به خود می‌گیرد و این صرفاً یک شیوه نگرش به مسئله نیست. رابطه‌ی ارزش اضافی به عنوان یک رابطه سود، بر تولید بورژوایی مسلط است. حقیقتی است که در جریان روند مستقیم تولید، ماهیت ارزش اضافی، در ولع زمان کار، دائماً وارد آگاهی سرمایه‌دار می‌گردد، اما این فقط یک لحظه گذراست. در واقعیت، سرمایه‌دار، خودش سرمایه را به عنوان وسیله‌ای خودکار می‌بیند که از خاصیت خودافزایی و به بار آوردن نفع برخوردار است. روند واقعی تولید، دائماً با روند گردش در هم می‌آمیزد. روند گردش، پیوندها را به کلی تیره و تار می‌سازد و چنین جلوه می‌کند که نه کار و سرمایه، بلکه سرمایه و سرمایه با یکدیگر رو به رو می‌شوند. ارزش اضافی، دیگر به عنوان محصول تصاحب زمان کار به نظر نمی‌رسد، بلکه محصول پول می‌گردد. نتیجه روند، محو کامل یادآوری ماهیت سر منشاء اصلی اضافه ارزش است که هرگز به وضوح وارد آگاهی نمی‌شود. سرمایه بهره‌آور، یک بت‌واره کامل است. پول پول‌سازی‌ست که دیگر هیچ نشانی از منشاء‌اش را با خود حمل نمی‌کند. رابطه اجتماعی در کامل‌ترین شکل آن، به عنوان رابطه اشیاء پدیدار می‌گردد. پول، سرمایه جلوه می‌کند و سرمایه شیئی. شکل درآمد و سرمنشاء‌های آن، بت‌واره ترین مناسبات تولید سرمایه‌داری‌اند. این شکل وجودی آن‌هاست، بدان گونه که در سطح ظاهر می‌گردد، جدا از پیوندهای درونی پنهان و حلقه‌های مرتبط بی‌واسطه. بدین طریق است که زمین سرمنشاء رانت، سرمایه، سرمنشاء سود و کار سرمنشاء دستمزد می‌گردد. شکل رازگونه و تحریف شده‌ای که در آن وارونگی واقعی تظاهر پیدا می‌کند. هر چه روند ارزش افزایی را تعقیب کنیم، مناسبات سرمایه‌داری مرموزتر می‌شود و به همان اندازه، راز درونی ارگانیک آن کمتر آشکار می‌گردد. مارکس از بحث خود نتیجه می‌گیرد: "در رابطه سرمایه - تا جایی که هنوز مستقل از روند گردش مد نظر قرار می‌گیرد - آن چه که در اساس، خصلت ناماست، رازگونه‌سازی، دنیای وارونه، وارونگی عینی و ذهنی‌ست، بدان‌گونه که در پول پدیدار می‌گردد. منطبق با رابطه وارونه، تا همین جا، ضرورتاً در خود روند بالفعل تولید، یک برداشت وارونه، یک آگاهی کاذب پدید می‌آید که از طریق استحاله‌ها و تغییرات روند بالفعل گردش تکمیل شده است. در هر حال، سرمایه‌دار به عنوان سرمایه‌دار چیزی نیست، مگر این حرکت خود سرمایه. آن چه او در واقعیت است، در آگاهی نیز هست. از آن جایی که جنبه اثباتی و مسلط رابطه در او تجلی یافته است، وی دقیقاً در این تضادهاست که احساس آرامش

مباحث خود می‌نویسد: "تاریخ تمام کشورها گواهی می‌دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصرراً می‌تواند آگاهی تردیونینستی حاصل نماید. یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، با کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی نماید که برای کارگران لازم است و غیره... تردیونینسیم، چنان که بعضی‌ها گمان می‌کنند به هیچ وجه ناسخ و نافی هر گونه سیاست نیست. تردیونین ها همیشه تا درجه معینی تبلیغات سیاسی و مبارزه سیاسی (لیکن نه مبارزه سوسیال دمکراتیک) نموده‌اند." لنین تأکید می‌کند که تردیونینسیم چیزی جز اسارت ایدئولوژیک کارگران توسط بورژوازی نیست. مادام که جنبش کارگری در این مرحله قرار داشته باشد، همواره از ایدئولوژی بورژوازی تبعیت می‌کند. لذا "هر گونه سر فرود آوردن در مقابل جنبش خود به خودی کارگری، هر گونه کوچک شمردن نقش "عصر آگاه" یعنی نقش سوسیال دمکراسی، در عین حال معنایش اعم از این که کوچک‌کننده بخواهد یا نخواهد، تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در کارگران است."

اما چرا با وجود این نکته که مرحله خودانگیزگی در جنبش طبقه کارگر به هر حال متضمن نوعی از آگاهی منطبق بر مبارزه عملی و خود به خودی کارگران علیه کارفرمایان و استثمار است و لو آگاهی نطفه‌ای و تکامل نیافته سوسیالیستی و از این رو طبقه کارگر به حسب غریزه نیز به سوسیالیسم و نفی سرمایه‌داری گرایش دارد، این جنبش تحت سیادت بورژوازی قرار می‌گیرد؟ لنین به این سؤال چنین پاسخ می‌دهد: "به این علت ساده که تاریخ پیدایش ایدئولوژی بورژوازی به مراتب قدیمی‌تر از ایدئولوژی سوسیالیستی است و به طور جامع‌تری تنظیم گردیده است و برای انتشار خود دارای وسایل به مراتب بیش‌تری است. بنابراین هر قدر نهضت سوسیالیستی در کشوری جوان‌تر باشد، همان قدر هم مبارزه علیه تشبثاتی که برای تحکیم ایدئولوژی غیر سوسیالیستی می‌شود، باید شدیدتر باشد... طبقه کارگر به طور خود به خودی به سوسیالیسم می‌رود، ولی مع الوصف ایدئولوژی بورژوازی که بیش‌تر از همه متداول شده است (و دائماً در اشکال بسیار گوناگون تجدید زندگی می‌نماید) خود به خود به طور روزافزونی به کارگران تحمیل می‌شود." ۲

تجربه یک صد سال اخیر جنبش کارگری، از وقتی که "چه باید کرد؟" نوشته شد، آشکارا صحت این نظرات لنین را نشان داده است. گرایش خود به خودی طبقه کارگر به سوسیالیسم که از وضعیت و شرایط زندگی‌اش ناشی می‌گردد، بدون آگاهی طبقاتی، توسط ایدئولوژی بورژوایی سرکوب و به تبعیت از این ایدئولوژی منجر می‌گردد. برای درک روشن‌تر این مسئله که نقش مخرب این ایدئولوژی در اسارت طبقه کارگر حتا از همان روند مستقیم تولید نیز آغاز می‌گردد، اشاره‌ای کوتاه به یکی از مباحث بسیار مهم مارکس در این جا ضروری‌ست.

### جهان وارونه و آگاهی کاذب

مارکس می‌گوید، جهان سرمایه‌داری، یک جهان وارونه است. این جهان وارونه یعنی چه؟ اصلاً سرمایه‌داری جهانی وارونه باشد یا نباشد، چه فرقی به حال طبقه کارگر دارد؟ این وارونگی چه رابطه‌ای می‌تواند با بینش و آگاهی طبقه کارگر، اسارت ایدئولوژیک این طبقه و مبارزات آن داشته باشد؟ از دیدگاه کسی که بر این باور است، آگاهی طبقاتی سوسیالیستی از مدار مستقیم مبارزه خود به خودی به دست می‌آید، کارگر خود به خود به آگاهی سوسیالیستی دست می‌یابد و ضرورتی ندارد که این آگاهی را خارج از این مدار به دست آورد، وارونه بودن یا نبودن جهان سرمایه‌داری فرقی به حال طبقه کارگر نمی‌کند. این طبقه مبارزه خودش را دارد، این مبارزه را ادامه می‌دهد و خود به خود هدف‌اش را متحقق می‌سازد. واقعیت اما این است که این وارونگی یکی از سرمنشاء‌های مهم اسارت ایدئولوژیک طبقه کارگر است. می‌دانیم که سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های پیش از مارکس، سرمایه‌داری را نقد می‌کردند، این را هم می‌گفتند که کارگران استثمار می‌شوند و این استثمار را محکوم می‌کردند، اما کسی نمی‌توانست توضیح دهد که این استثمار واقعا چیست و چگونه انجام می‌گیرد. یکی از خدمات بزرگ مارکس به طبقه کارگر، برملا کردن راز شکل استثمار سرمایه‌داری‌ست. وی با کالبد شکافی شیوه تولید سرمایه‌داری، آشکار ساخت که یک پوسته سطحی و ظاهری به گرد مناسبات تولید سرمایه‌داری وجود دارد که مانع از آن می‌گردد، واقعیت وجودی این مناسبات، آن‌گونه که هست برملا گردد. از این رو، برای بررسی واقعیت وجودی این مناسبات، پوسته سطحی و ظاهری آن را به کنار زد و آن چه را که در زیر این پوسته در جریان بود، مورد تحقیق قرار داد. تمام پیوندهای درونی و حلقه‌های مرتبط آن‌ها را کشف کرد و از نقد ریشه‌ای این مناسبات، ضمن برملا شدن راز استثمار سرمایه‌داری، ارزش اضافی و خصلت مشروط و تاریخی این شیوه

این شعور سیاسی را کسب کرد، بر مبارزه‌ای فراتر از مبارزه کارگران با کارفرمایان انگشت نهاد. وی در همین اثر می‌نویسد: "طبقه کارگر برای این که خود را بشناسد، باید بر مناسبات متقابل کلیه طبقات جامعه معاصر وقوف و از آن تصور روشنی داشته باشد. وقوف و تصویری که تنها دارای جنبه تئوریک نباشد - با عبارت صحیح‌تر: بنای آن بیش‌تر بر تجربه حیات سیاسی باشد تا بر تئوری و به همین جهت موعظه‌سرایی اکنومیسیت‌های ما حاکی از این که مبارزه اقتصادی وسیله‌ایست که از همه وسیع‌تر برای جلب توده‌ها به نهضت سیاسی، قابل استفاده است، از لحاظ اهمیت عملی خود بی‌نهایت زیان‌بخش و به منتها درجه ارتجاعی است." ۴

لنین در نوشته دیگری که در نخستین روزهای انقلاب ۷ - ۱۹۰۵ روسیه انتشار داد، نوشت: "... هیچ چیز به لحاظ اهمیت، هرگز نمی‌تواند با این آموزش مستقیمی که توده‌ها و طبقات در جریان خود مبارزه انقلابی به دست می‌آورند، قابل مقایسه باشد." ۵ بنا براین یک جعل آشکار است، وقتی که آنارکوسندیکالیست، می‌گوید: از دیدگاه لنین کارگران باید در سندیکاها مبارزه اقتصادی کنند و حزب یا به ادعای آنارکو سندیکالیست، "روشنفکران" مبارزه سیاسی. بالعکس لنین بر هر سه وجه مبارزه اقتصادی، سیاسی و نظری کارگران تاکید دارد. با تمام این توضیحات هنوز نمی‌توان با قطعیت گفت که اکنومیسیت‌های ما حالا دیگر لاقبل باید بحث لنین را درباره کسب آگاهی طبقاتی سیاسی از خارج، از بیرون مدار مبارزه اقتصادی و تردیونیویسمت فهمیده باشند. اینان در رشته تئوری سوسیالیستی نیز همان درک اکنومیسیتی را با یک برداشت مکانیکی، سطحی و عامیانه از رابطه هستی اجتماعی و آگاهی اجتماعی، رابطه تئوری و عمل ارائه می‌دهند.

#### تفسیر سوسیالیسم علمی به شیوه آنارکوسندیکالیسم

تاکنون دیدیم که بحث آن‌ها بر سر داخل و خارج جنبش کارگری، چیزی نبود جز تقدیس جنبش خود به خودی، سر فرود آوردن در مقابل جریان روز مبارزه کارگران، مبارزه‌ای که در لحظه کنونی جاریست و جازدن آن به عنوان آگاهی طبقاتی کارگران. اکنون اما ادعا می‌کنند که "نظر لنین مبنی بر این که اکنومیسیم سر فرود آوردن در مقابل جنبش خودانگیخته طبقه کارگر و عدم تلاش برای ارتقای آگاهی کارگران تا سطح آگاهی سوسیالیستی است، محل نزاع نیست." "اختلاف در این است که طرفداران سنت لنینی خاستگاه و منشأ آگاهی سوسیالیستی را به بیرون از مبارزه طبقه کارگر و به دانشوران طبقات دارا نسبت می‌دهد که قرار است توسط روشنفکران انقلابی به درون طبقه منتقل شود." در واقعیت اما نزاع نخست برخلاف آن چیزی که ادعا می‌کنند از میان نرفت، چرا که در این جا نیز نه نزاع بر سر منشأ و خاستگاه آگاهی، بلکه بر سر این مسئله است که آیا آگاهی سوسیالیستی خود به خود در درون جنبش طبقه کارگر پدید می‌آید و یا باید آن را از خارج از مدار مبارزه تردیونیویستی و جنبش خود به خودی به دست آورد؟

در مباحث پیشین دیدیم که چگونه آنارکوسندیکالیست‌ها ما با این ادعا که شوراها همان حزب‌اند، ضرورت حزب سیاسی پرولتاریا را برای برپایی انقلاب اجتماعی نوین که مارکس بر آن تاکید داشت و سرانجام با پیروزی قطعی مارکسیسم بر آنارشیسم و آنارکوسندیکالیسم، وارد آیین نامه انترناسیونال اول گردید، نفی و انکار نمودند. نشان دادیم که از دیدگاه آن‌ها، شوراها ارگان‌ها اعمال حاکمیت طبقه کارگر نیستند که در دوره‌های انقلابی پدیدار می‌گردند، بلکه در واقعیت، سندیکا هستند و دقیقاً از آن رو که وظایف سندیکا را بر عهده دارند، تحت هر شرایطی می‌توانند پدید آیند. سرانجام هم دیدیم که آن‌ها فقط نام سندیکا را به شورا تغییر داده‌اند و هم‌چون پیشینیان خود، آنارکوسندیکالیست‌های برخاسته از سنت آنارشیستی باکونین، در حقیقت امر، سندیکا-شورا را که تنها تشکل طبقه کارگر می‌دانند و طبقه کارگر جز این تشکل واحد، هیچ تشکلی دیگری هم نمی‌تواند داشته باشد، جایگزین حزب می‌کنند.

آن‌ها سوسیالیسم علمی مارکس را نیز به شیوه‌ای آنارکوسندیکالیستی تفسیر می‌کنند. از دیدگاه آن‌ها رابطه آگاهی اجتماعی با هستی اجتماعی، هم‌چون رابطه شیئیست که در آینه انعکاس یافته باشد. آگاهی که از هستی برمی‌خیزد، انعکاس آینه‌وار هستیست. مناسبات اقتصادی، صاف و ساده در روبنای سیاسی و حقوقی منعکس می‌گردند. سیاست مستقیماً از اقتصاد تبعیت می‌کند و اشکال آگاهی اجتماعی نیز بر همین منوال. لذا تمام حلقه‌های واسطه‌ای، کنش متقابل تمام اجزا و تأثیرگذاری آن‌ها با یکدیگر، تأثیر اشکال پیشین آگاهی بر اشکال نوین، تماماً محو می‌شوند و آن‌چه که بر جای مانده است، جز یک ماتریالیسم مکانیکی، سطحی و عامیانه نیست. وقتی که مارکس در دوران حیات خود شنید که افرادی خود را مارکسیست می‌نامند، اما این درک و برداشت را از ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی ارائه می‌دهند، گفت تا جایی که می‌دانم، من مارکسیست نیستم.

برای آنارکو سندیکالیست‌های ما، آگاهی طبقاتی پرولتاریا همان چیزیست که در پراتیک مبارزاتی روز کارگران وجود دارد. لذا این آگاهی هر لحظه حی و حاضر در میان

می‌کند. این تضادها او را پریشان و مضطرب نمی‌کند. در حالی که کارگر مزدبگیر که در همان اندیشه و اروونه گرفتار است، فقط از جهت دیگر این رابطه، به عنوان جنبه ستمدیده، در عمل به مقاومت علیه کل رابطه و از این رو همچنین علیه اندیشه‌ها، مفاهیم و شیوه تفکر منطبق با آن رانده می‌شود. ۳ هر کس که علاقه و تمایلی داشته باشد، می‌تواند درس‌های بس مهمی از این مباحث مارکس، در ارتباط با ایدئولوژی، نقش ایدئولوژی بورژوازی در به بند کشیدن طبقه کارگر، رابطه پیچیده هستی اجتماعی و آگاهی اجتماعی، گرفتاری کارگران در اندیشه و اروونه، مقاومت خود به خودی کارگران در برابر مناسبات و مفاهیم و اروونه، نقش حزب و آگاهی سوسیالیستی در مبارزه طبقه کارگر و در مبارزه روزمره با آگاهی کاذب، و حتا این مسئله که چرا کارگران به دنبال احزاب رفرمیست کشیده می‌شوند و این احزاب آنها را به اسارت می‌گیرند، بیاموزد. آنارکوسندیکالیست، اما نمی‌تواند با نگرش اکنومیسیتی و ماتریالیسم سطحی و عامیانه اش بفهمد که آگاهی اجتماعی، انعکاس آینه‌وار هستی اجتماعی نیست، یک رابطه اقتصادی و واقعی در سطح، نمودی غیر واقعی به خود می‌گیرد و این نمود به همین شکل سطحی در آگاهی بورژوا انعکاس می‌یابد و یک آگاهی و اروونه و کاذب ایجاد می‌کند. نمی‌تواند درک کند رابطه اسارت و گرفتاری طبقه کارگر با این و ارونگی جهان سرمایه‌داری، و ارونگی مناسبات تولید و مفاهیم و اندیشه‌های و اروونه، قلب شده و کاذب ناشی از آن چیست. نمی‌تواند بدانند نقش مخرب ایدئولوژی کاذب در زوال آگاهی طبقاتی کارگران چیست. نمی‌تواند درک کند که چرا آگاهی طبقاتی کارگران به خودی خود پایدار و همیشگی نیست، بلکه این آگاهی می‌تواند زیر فشار ایدئولوژی بورژوائی زوال یابد. کارگران روزمره زیر فشار آگاهی کاذب قرار دارند. پیوسته گروه‌های جدیدی از کارگران فاقد آگاهی به درون جنبش کارگری وارد می‌شوند. یک نسل از کارگران جای خود را به نسلی دیگر می‌دهد. لذا اگر طبقه کارگر فاقد حزبی باشد که از آگاهی کارگران مراقبت کند و آن را ارتقا دهد، اگر در مبارزه‌ای مداوم با ایدئولوژی بورژوائی نباشد، لزوماً ایدئولوژی بورژوائی، خود را به کارگران تحمیل خواهد کرد. واقعیتی که هم اکنون در جهان با آن رو به رو هستیم. آنارکوسندیکالیست وقتی که آگاهی طبقاتی کارگران را به جریان روز مبارزه کارگران تقلیل می‌دهد، و خیلی که رادیکال شود، می‌افزاید: فقط کافیست کمی همین آگاهی بالفعل را ارتقاء داد، وقتی که ضرورت حزب سیاسی طبقه کارگر را نفی می‌کند، چه آگاه باشد، یا نباشد، به گرفتار ماندن کارگران در همان آگاهی کاذبی که مناسبات و اروونه ایجاد کرده و ایدئولوگ‌های نظام سرمایه داری شب و روز به پخش و اشاعه آن می‌پردازند، یاری رسانده است. آنارکو سندیکالیست نمی‌تواند درک کند که چرا یک مارکسیست فهمیده مثل لنین این همه بر نقش آگاهی طبقاتی پرولتاریا، فراتر رفتن از جنبش خود به خودی، مبارزه ایدئولوژیک بی‌امان حزب طبقاتی کارگران، با ایدئولوژی بورژوائی تاکید می‌کند و می‌گوید نهضت خود به خودی کارگران همان تردیونیویسم است و این هم چیزی جز اسارت ایدئولوژیک کارگران نیست. سر فرود آوردن در مقابل جنبش خود به خودی، چیزی جز تقویت ایدئولوژی بورژوائی در کارگران نمی‌باشد و این ایدئولوژی که در اشکال گوناگون تجدید زندگی می‌نماید، خود به خود، به طور روز افزونی به کارگران تحمیل می‌شود.

کارگر مزدبگیر، به عنوان قطب نافی تضاد، همواره در طول حیات سرمایه‌داری، در جریان مبارزه عملی‌اش به مقاومت علیه کل رابطه سرمایه و شیوه تفکر منطبق با آن، روی آورده است، با این وجود صرفاً از طریق همین مقاومت نمی‌تواند از چنگال این رابطه، مفاهیم و اندیشه‌های آن رهایی یابد. مبارزه عملی - سیاسی توده‌های وسیع کارگر، فراتر از این مقاومت خود به خودی، آگاهی تئوریک و تسلط همه جانبه پیشروترین بخش جنبش کارگری بر نقد کل این رابطه و مفاهیم آن ضرورتیست اجتناب‌ناپذیر برای نجات طبقه کارگر، از این دنیای سر تا پا و اروونه.

اما بالاخره این بحث لنین که آگاهی طبقاتی کارگران از مدار مستقیم مبارزه اقتصادی کارگران به دست نمی‌آید و از خارج این مدار حاصل خواهد آمد، به چه معناست؟ آیا صرفاً یک مسئله تئوریست که کارگران باید سوسیالیسم علمی را مطالعه کنند و بیاموزند و از وقتی که آموختند، جنبش آن‌ها یک جنبش آگاهانه و هدفمند سوسیالیستیست؟ تمام بحث لنین نشان می‌دهد که این آگاهی صرفاً یک مسئله تئوری نیست، بلکه یک مسئله سیاسی - عملی خارج از مدار مبارزه اقتصادی است. آگاهی توده‌های وسیع کارگر تنها از طریق مبارزه سیاسی - عملی و تجربه این مبارزه که دیگر به چارچوب تردیونیویسم محدود نیست، می‌تواند بسط یابد و به یک آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی تبدیل گردد. پیش از این دیدیم که وقتی لنین کسب شعور سیاسی طبقاتی را از بیرون مبارزه اقتصادی توضیح می‌داد بر رشته مناسبات متقابل طبقات، مناسبات طبقات و اقتدار با دولت، به عنوان دانشی که از آن می‌توان

توانش و به هر کس به حسب نیازش، تاریخ سراسر مبارزه طبقات، مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی، استثمار کارگران توسط سرمایه‌داران، برافتادن استثمار انسان از انسان، بر افتادن دولت و تبدیل شدن آن از ابزار اداره مردم به یک دستگاه ساده اداره اشیاء، ضرورت انقلاب اجتماعی برای سرنگونی بورژوازی" این‌ها خلاصه‌ای است از همان "افاضات" بی‌مصرف" سوسیالیسم و کمونیسم ماقبل مارکس که اکنون باید آثارکوسنیکالیست‌های نادان و بی‌اطلاع از تاریخ را به حیرت وادارد.

نقش و اهمیت این ایده‌های درخشان و نبوغ‌آسا که صحت علمی آن‌ها را مارکس با کشف درک ماتریالیستی تاریخ، نقد ریشه‌ای مناسبات سرمایه‌داری و بر ملا کردن راز استثمار سرمایه‌داری، اثبات نمود و به اجزاء لاینجزای سوسیالیسم علمی کارل مارکس تبدیل شدند، به حدیست که انگلس در پیشگفتاری بر "جنگ‌های دهقانی در آلمان" می‌نویسد: "... سوسیالیسم تئوریک آلمان هرگز فراموش نمی‌کند که بر دوش سن سیمون، فوریه و اوئن یعنی سه اندیشمندی قرار دارد که با وجود تمام جنبه‌های واهی و تخیلی آموزش خود در زمره بزرگترین عقلای تمام دوران‌ها به شمار رفته و به طرز داهیه‌ای از پیش به چنان حقایق بی‌شماری پی برده‌اند که درستی آن را اکنون علما مدل می‌سازیم."

این که سوسیالیست‌های تخیلی رسالتی برای پرولتاریا قائل نبودند، طبقه‌ای را که رسالت تمام‌دگرگونی‌های سوسیالیستی را بر عهده دارد نمی‌شناختند و بالعکس برای رهایی طبقه کارگر از طبقات حاکم و تحصیل‌کرده برای می‌خواستند و آن‌ها را نجات‌بخش بشریت می‌پنداشتند، از قوانین تکامل اجتماعی، علت تقسیم جامعه به طبقات و شکل استثمار سرمایه‌داری بی‌اطلاع بودند، راه حل مسایل اجتماعی را از مغز خود بیرون می‌کشیدند، طرح‌های خیلی ابداع می‌کردند که با زور تبلیغ و نمونسازی باید به جامعه تحمیل می‌شد، هیچ‌یک از این واقعیات مانع از آن نخواهد بود که بگوئیم حاملین این ایده‌های درخشانی که به آن‌ها اشاره شد، همین اتوپست‌ها بودند. آن‌ها از آن رو می‌توانستند حاملین چنین ایده‌هایی باشند که به قول مارکس نظریه‌پردازان طبقه کارگر بودند، گرچه در مرحله‌ای که هنوز تضادهای سرمایه‌داری، تضاد کار و سرمایه، مبارزه کارگر و سرمایه‌دار، در مراحل نخستین آن قرار داشت. این تئوری‌های سوسیالیستی حتا در خام‌ترین و ابتدایی‌ترین شکل‌شان ریشه در اقتصاد سرمایه‌داری، تضادهای جامعه سرمایه‌داری، مبارزه طبقاتی پرولتاریا دارد و آمل و آرزوهای طبقه هنوز به قدر کافی تکامل نیافته و نابالغ از بازتاب می‌دهند. البته نه به شکل سطحی و عامیانه‌ای که درک مکانیکی از رابطه هستی اجتماعی و آگاهی اجتماعی ارائه می‌دهد.

تئوری‌های سوسیالیستی هرگز نمی‌توانست پیش از پیدایش نظام سرمایه‌داری، طبقات کارگر و سرمایه‌دار و مبارزات این طبقات پدید آید. ایتالیان نخستین کشوری بود که در آن برای اولین بار سرمایه‌داری پدید آمد و نبرد کارگران علیه سرمایه‌داران از آن‌جا آغاز گردید. در پی این مبارزات است که در "شهر خورشید" کامپنلای ایتالیایی و "اتوپیا"ی توماس مور انگلیسی، نخستین ادبیات سوسیالیستی که آمل و آرزوهای کارگران را بازتاب می‌دهند، پدیدار می‌گردند. اما این بازتاب، هنوز بسیار از منشاءش فاصله دارد. این تئوری‌ها همراه با رشد و توسعه سرمایه‌داری، تشدید تضادها و مبارزات کارگران، مدام شکل منسجم‌تر و پخته‌تری به خود می‌گیرند. ارتباط نزدیک‌تری با خود طبقه کارگر پیدا می‌کنند، بازتاب واقعی‌تر و نزدیک‌تری به خود می‌گیرند. از سوسیالیسم نظریه‌پردازان خارج از جنبش کارگری به سوسیالیسم متکی به جنبش کارگران و زحمتکشان، کمونیسم تخیلی تکامل می‌یابد، تا سرانجام به سوسیالیسم علمی متکی به کارگران، ختم می‌شود.

آثارکوسنیکالیسم چیزی از این روند پیچیده آگاهی و مسیری که طی می‌شود تا سوسیالیسم به یک علم تبدیل می‌گردد، سر در نمی‌آورد. سوسیالیسم برای آن چیزی نیست، مگر نظریه‌ای که در یک لحظه از درون مبارزه اقتصادی کارگران به درون مغز مارکس کارگر، سرازیر شده است و اکنون حی و حاضر در درون کارگران موجود است و نیازی نیست که آن را خارج از مدار مبارزه روزمره و اقتصادی‌شان فرا گیرند. با همین درک نازل از آگاهی‌ست که ادعاهای موهومی نیز در مورد طرفداران سنت لنینی دارد. اما تا همین جا پاسخ طرفداران سنت لنینی کلیت‌شان می‌کند.

کلام آخر این‌که، تئوری از پراتیک بر می‌خیزد، اما این تنها نیمی از حقیقت است. تئوری به عمل باز می‌گردد. این نیمه دیگر حقیقت است. اگر تئوری به عمل باز نگردد، خاک می‌خورد و بی‌مصرف می‌شود، و پراتیک در یک دور باطل گرفتار می‌ماند و گمراه می‌شود. سوسیالیسم علم است. هر کارگر آگاهی به خوبی می‌داند که این علم، خود به خود و از مدار منسقیم مبارزه اقتصادی و جنبش خود به خودی به دست نمی‌آید. آن را باید با مطالعه فرا گرفت. وظیفه هر کارگر آگاه، هر کمونیست و هر سازمان کمونیستی‌ست که با تمام قوا این آگاهی علمی را به میان توده‌های کارگر ببرد، اشاعه دهد و تلاش کند تا جنبش خودانگیخته کارگری به یک جنبش خودآگاه طبقاتی تبدیل شود.

"اجرای عمل آزاد کردن جهان، رسالت تاریخی پرولتاریای مدرن است. پی بردن به شرایط تاریخی و بدین ترتیب شناخت ماهیت عمل مزبور و آگاه نمودن طبقه‌ای که امروز تحت ستم بوده و رسالت این عمل را دارد، نسبت به شرایط وضعیت عمل‌اش، وظیفه بیان تئوریک جنبش پرولتاری یعنی وظیفه سوسیالیسم علمی است." ۸

(ادامه دارد)

زیرنویس‌ها:

- ۱- چه باید کرد؟؛ لنین.
- ۲- چه باید کرد؟؛ لنین.
- ۳- تئوری‌های ارزش اضافی؛ مارکس.
- ۴- چه باید کرد؟؛ لنین.
- ۵- روزه‌های انقلابی؛ لنین.
- ۶- مانیفست حزب کمونیست، مارکس-انگلس
- ۷- جنگ‌های دهقانی در آلمان، انگلس
- ۸- آنتی‌دورینگ، انگلس.

کارگران موجود است. تئوری سوسیالیسم هم از دیدگاه آنها چیزی نیست، مگر حاصل منسقیم پراتیک مبارزه طبقاتی کارگران که روزی از روزها، در مغز یک "کارگر متفکر" به نام مارکس منعکس گردید. این ادعاها چیزی جز یک افسانه‌سازی آثارکوسنیکالیستی نیست. به این اعتبار تئوری، صرفاً انعکاس آینه وار پراتیک است. سوسیالیسم علمی کارل مارکس هیچ رابطه‌ای با علم ماقبل خود ندارد. سوسیالیسم فاقد هر گونه تاریخ است. آن‌چه که هست همان آگاهی‌ست که در میان کارگران وجود دارد که در یک لحظه در مغز مارکس کارگر، انعکاس یافته و به تئوری سوسیالیسم تبدیل شده است. با این تعبیر، سوسیالیسم علمی نیست که کارگران باید مثل هر علم دیگری آن را مطالعه کنند و فراگیرند. با همین تعبیر نیز کارگران سراسر جهان می‌بایستی از سال‌های پیش انقلاب اجتماعی خود را هم به فرجام رسانده باشند. اما این ادعاها نه ربطی به مارکس دارند و نه سوسیالیسم علمی. مارکس هم برخلاف افسانه‌پردازان آثارکوسنیکالیست‌ها، کارگر نبود، بلکه یک روشنفکر جامعه سرمایه‌داری بود که از طبقه خود برید و از وقتی که در پاریس در ارتباطی نزدیک با جنبش کارگری فرانسه و تئوری‌های مختلف سوسیالیستی و کمونیستی قرار گرفت، کمونیست شد و به عنوان یک کمونیست، به جزئی جدایی‌ناپذیر از طبقه کارگر تبدیل گردید. از این بابت هیچ تفالوتی هم میان مارکس و دیگر کمونیست‌ها وجود ندارد. کمونیست‌ها در همه حال جزء جدایی‌ناپذیری از طبقه کارگراند. یک کمونیست می‌تواند یک کارگر باشد، معلم و دانشجو باشد، یا مارکسی که پیش از کمونیست شدنش یک روشنفکر دموکرات بود. این کمونیست‌ها هم "هیچ‌گونه منافی‌ها که از منافع کلیه پرولتاریا جدا باشند، ندارند." ۱۱ آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند. باعزیزترین بخش احزاب کارگری همه‌کشورها و همیشه محرک جنبش به پیش‌اند و اما از لحاظ تئوری، مزیت کمونیست‌ها نسبت به بقیه توده پرولتاریا در این است که آنان به شرایط و جریان و نتایج کلی جنبش پرولتاریائی، پی برده‌اند. ۱۲ تفاوت فقط در این است که مارکس برجست‌ترین و سرآمد همه کمونیست‌ها در عرصه‌های نظری و علمی بود.

به هر رو، بدون این رابطه نزدیک و جدایی‌ناپذیر مارکس با طبقه کارگر، وی هرگز نمی‌توانست بنیان علمی را بگذارد که ما به عنوان سوسیالیسم علمی کارل مارکس می‌شناسیم. این اما به هیچ وجه به این معنا نیست که صرف رابطه با جنبش طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی کارگران کافی بود تا تئوری سوسیالیسم علمی تنوین شود. اگر چنین می‌بود و آن گونه که آثارکوسنیکالیست‌ها رابطه تئوری و پراتیک، مبارزه طبقاتی پرولتاریا و سوسیالیسم را می‌فهمند، در آن صورت می‌بایستی پرودون‌ها و وایتلینگ‌ها که اصلاً کارگر بودند و زودتر از مارکس نیز سوسیالیست و کمونیست (البته از نوع تخیلی آن) در محدوده‌ای به معلومات و دانش عصر خود هم آشنایی داشتند، تئوری سوسیالیسم علمی را تنوین کنند و نه کارل مارکس.

اما هرگز ممکن نبود که سوسیالیسم علمی بتواند منفک از تمام دستاوردهای علمی بشریت و صرفاً با یک درک و برداشت سطحی، عامیانه و مکانیکی از رابطه مبارزه طبقاتی با تئوری سوسیالیسم پدید آید. هرگز ممکن نبود که سوسیالیسم علمی بتواند منفک از دستاوردهای بزرگ فلسفه کلاسیک آلمان، ماتریالیسم فونریاخ و دیالکتیک هگل، دستاوردهای اقتصادی سیاسی کلاسیک، دستاوردهای نبوغ آسای سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های تخیلی پدید آید. فقط کسی می‌توانست تئوری سوسیالیسم علمی را تنوین کند و این سوسیالیسم بیان تئوریک راستین جنبش طبقاتی کارگران باشد که در قله اندیشه فلسفی، تئوری‌های اقتصادی و تئوری سوسیالیسم آن دوران قرار داشته باشد تا بتواند تمام دست‌آوردهای مثبت این رشته‌های معرفت را در یک تئوری واحد سوسیالیستی به مثابه بالاترین دستاورد علمی بشریت، جذب و خود این رشته‌ها را نفی و منحل سازد. لذا با تنوین این تئوری، عصر فلسفه، اقتصادی سیاسی و سوسیالیسم و کمونیسم تخیلی نیز به پایان می‌رسد و علمی جدید به نام سوسیالیسم پدیدار می‌گردد. تنها کسی که در چنین جایگاهی از علم قرار داشت و افتخار سوسیالیسم علمی نصیب او شد، کارل مارکس بود. انگلس هرگز مارکس نیز سهمی در افتخار این علم داشت، اما همان‌گونه که خود وی متواضعانه می‌گوید: ایده‌های اصلی این علم به مارکس تعلق داشت.

آثارکوسنیکالیسم که کارش تحقیر آگاهی‌ست، با ماتریالیسم خشن و بی‌روح خود، نقش تمام این آگاهی را در تنوین تئوری سوسیالیسم علمی انکار می‌کند و کل مسئله سوسیالیسم را به این تقلیل می‌دهد که سوسیالیسم انعکاس آینه‌وار مبارزه طبقاتی کارگران در ذهن یک "کارگر متفکر" به نام مارکس است. سوسیالیسمی هم که پیش از مارکس بوده است، چیزی جز "افاضات" بی‌مصرف "نمایندگان دانشور طبقات دار" نبوده که هیچ ربطی با سوسیالیسم طبقه کارگر و مبارزات این طبقه نداشته است. اما برای آن که افکار مغشوش آثارکوسنیکالیست‌ها یک سره در هم ریخته شود، و بگوئیم این‌ها حتا از تاریخ هم بی‌اطلاع‌اند، کافی‌ست اشاره کنیم که اتفاقاً بسیاری از ایده‌هایی که اکنون به جزء لاینجزایی از سوسیالیسم علمی کارل مارکس تبدیل شده‌اند، نه کشف مارکس، بلکه کشف سوسیالیسم و کمونیسم تخیلی ماقبل مارکس است. همان ایده‌های درخشانی که اکنون کمونیست‌ها به آن باور دارند و البته آثارکوسنیکالیست‌ها نیز گاه با لکت زبانی آن‌ها را تکرار می‌کنند. مطلقاً هم مهم نیست که آن‌ها را امثال اوتنیست‌های انسان‌دوست طبقه دارا کشف کرده باشند یا وایتلینگ‌های کارگر.

آن‌چه اهمیت دارد، این است که این ایده‌ها، بازتاب مطالبات، آرمان‌ها و اهداف کارگران هستند، گیریم هنوز در شکلی بسط نیافته و بدون پایه علمی. "لغو مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، مالکیت مشترک مبتنی بر کار مشترک، حق کار، کار موظف همگانی، برافتادن خصلت دافعه کار و تخصص‌گرایی خستگی‌آور از طریق تنوع در کار، تقلیل ساعات کار عمومی به ۴ ساعت و اختصاص بقیه اوقات به تکامل استعدادهای جسمانی و فکری از طریق علم، هنر، ورزش، ادغام آموزش نظری با کار، رهایی زن و برافتادن شکل بورژوازی خانواده، برافتادن تقسیم اسارت‌آور کار، برافتادن تضاد شهر و روستا، مدیریت کارگران بر تولید، سازماندهی تولید به حسب یک برنامه و نقشه سراسری،" از هرکس به حسب کار و استعدادش و به هر کس به حسب کارش" ۱۳، "از هر کس به حسب



## سیاهکل، سمبلی از مبارزه قهرمانانه کمونیست های ایران

سالگرد قیام سیاهکل می خواهیم به آن بپردازیم دستاوردهای سیاهکل است و این که از سیاهکل چه می توانیم بیاموزیم؟

اهمیت سیاهکل بیش از هر چیز در پایان دادن به یاس و بی عملی در میان نیروهای پیشرو بود. آن هم در شرایطی که این نیرو فاقد ارتباط مردمی بوده و هر گونه تلاش در این راستا به گونه ای به یاس و ناامیدی تبدیل می شد. رفیق امیر پرویز پویان که به حق باید او را یکی از برجسته ترین متفکران جنبش مسلحانه نامید در کتاب "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" می نویسد: "ما نه هم چون ماهی در دریای حمایت مردم، بلکه هم چون ماهی های کوچک و پراکنده در محاصره تمساح ها و مرغان ماهی خوار به سر می بریم. وحشت و خفقان، فقدان هر نوع شرایط دمکراتیک رابطه ما را با مردم خویش بسیار دشوار ساخته است."

نبرد سیاهکل و آغاز مبارزه مسلحانه، نقطه ی پایانی بود بر این یاس و نومیدی و نقطه ی آغازی بود برای حرکت. این که این حرکت چگونه باید ادامه پیدا می کرد و غیره، بحثی ست مجزا. سیاهکل یک راه حل بود. این که این راه حل تا چه حد درست و تا چه حد به آن نقد وارد است از اهمیت درجه دوم برخوردار است. اهمیت اصلی این است که سیاهکل یک مسیر را مشخص کرد و این مسیر توانست بسیاری از نیروهای پیشرو را حول محور خود سازماندهی کند. جنبشی که به رغم ضربات فراوان روز به روز نیرو می گرفت و بزرگتر و بزرگتر می شد. جنبشی که تاثیر آن را در اعتماد مردم و تصویری که آنها از چریک ها در روزهای قیام بهمن ۵۷ داشتند می توان به خوبی دید. از سیل کارگران و زحمتکشانی که در هر گوشه ی ایران به سازمان گرایش یافتند. از ترکمن صحرا تا کردستان، از گیلان و مازنداران تا خوزستان و بوشهر و بلوچستان، از آذربایجان و لرستان تا تهران و خراسان. **تأثیری که تنها نتیجه ی از خودگذشتگی، رزمندگی، مبارزه و صداقت چریک ها بود و در یک شرایط انقلابی توانست موجی از توده ها را به دنبال خود بکشاند.**

سردرگمی و اغتشاش درونی جنبش کمونیستی و چپ در شرایط امروز، بی شباهت به آن دوران نیست. در حالی که توده ها در خیابان ها راه خود را می پویند، جریانات چپ در عمل قدرت و توانی برای ایفای نقش و رهبری جنبش را ندارند. گرچه به لحاظ عددی جریانات کمونیست و چپ از موقعیت بسیار بهتری نسبت به دورانی که مبارزه ی مسلحانه آغاز شد، برخوردارند؛ اما پراکندگی و ویژگی اصلی جنبش چپ باقی مانده است. جنبشی که در آن تفکرات و روحیات خرده بورژوازی، از جمله محافظه کاری، محفل گرایی و غیره - که بی شک شکست و سرکوب دهه ی ۶۰ تأثیری غیر قابل انکار در آن داشته - به وفور یافت می شود. اگرچه ما در شرایط تاریخی متفاوتی قرار داریم، اگرچه شکی نیست که عدم حضور متشکل طبقه کارگر در جنبش به عنوان یک طبقه، تاثیر بسزایی در تفرقه و سردرگمی جنبش کمونیستی دارد، اما شکی نیست که جنبش کمونیستی با همین سرمایه ی موجود خود و در

## کمک های مالی

نامدارک	مبلغ
مرضیه احمدی اسکویی	۲۵۰ کرون
صمد بهرنگی	۲۵۰ کرون
هوشنگ احمدی	۲۰۰۰ کرون
<b>کانادا</b>	
لاکومه	۵۰ دلار
صدای فدائی	۵۰ دلار
نرگس	۱۰ دلار
نقیسه ناصری	۱۰ دلار
دمکراسی شورائی ۱	۱۰۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۲۰ دلار
رفیق زبیرم	۲۰ دلار
پیش بسوی اعتصاب	۲۰ دلار
عموی سراسری	۲۰ دلار
زنده باد انقلاب	۲۰ دلار
فرهاد سلیمانی	۲۰ دلار
بهمن آژنگ	۲۰ دلار
حسن نیکداوودی	۲۰ دلار
رفقای جانباختهگان ترکمن صحرا	۲۰ دلار
<b>سوئیس</b>	
شورا	۱۰۰ فرانک
اشرف	۱۰۰ فرانک
<b>ایران</b>	
احمد شاملو	۲۰۰۰ تومان
رفیق حمید مومنی	۳۰۰۰
تومان	۵۰۰۰
رفیق بیژن جزنی	۵۰۰۰
تومان	
<b>آلمان</b>	
ایوب ملکی	۱۵ یورو
محمدرضا قصاب آزاد	۱۵ یورو
حمید مومنی	۱۵ یورو
رشید حسنی	۳۰ یورو
Ahmet Kaya	۲۰ یورو
<b>فرانسه</b>	
بهار آزادی - ۱	۱۰۰ یورو
<b>نروژ</b>	
رویا	۸۲۵ یورو
<b>کمک های مالی از کانادا، با یاد ۲۲ رفیق بخون تیپیده بهمن ماه سازمان، از آغازنبرد مسلحانه ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ رستاخیز سیاهکل تا قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷.</b>	
علی اکبر صفائی فراهانی	۱۰۰ دلار
محمد رحیم سمائی	۱۰۰ دلار
جلیل انفرادی	۱۰۰ دلار
اسماعیل معینی عراقی	۱۰۰ دلار
محمدعلی محدث قندچی	۱۰۰ دلار
هوشنگ نبیری	۱۰۰ دلار
احمد فرهودی	۱۰۰ دلار
ناصرسیف دلیل صفائی	۱۰۰ دلار
غفورحسن پور اصیل	۱۰۰ دلار
اسکندر رحیمی	۱۰۰ دلار
عباس دانش بهزادی	۱۰۰ دلار
مهدی اسحاقی	۱۰۰ دلار
شجاع الدین مشیدی	۱۰۰ دلار
هادی بندهمخدا لنگرودی	۱۰۰ دلار
محمدهادی فاضلی	۱۰۰ دلار
قاسم سیادتی	۱۰۰ دلار
خسرو گل سرخی	۱۰۰ دلار
کرامت دانشیان	۱۰۰ دلار
شیر محمد درخشنده توماج	۱۰۰ دلار
عبدالکریم مختوم	۱۰۰ دلار
محمد واحدی	۱۰۰ دلار
حسین جرجانی	۱۰۰ دلار

تاریخچه سازمان "از سیاهکل تا کنفرانس دهم" که در سایت سازمان قابل دستیابی می باشد درباره ی این موضوع چنین آمده است: "درست در شرایطی که سازمان در موقعیتی قرار گرفته بود تا رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی را سرنگون کند، جریان اکثریت به طبقه کارگر و توده های وسیع مردم خیانت کرد". خیانتی که در نهایت نه فقط لطمه های بزرگ به توده های کارگر و زحمتکش بود، بلکه منجر به جان باختن بسیاری از رفقای مان شد، خیانتی که منجر به بقای یک رژیم خونخواری شد که در طول سی سال هنوز از میان کارگران و زحمتکشان، زنان و جوانان قربانی می طلبد.

به رغم تمام خیانت های اکثریت و به رغم تمام پلوه سرانی های رژیم جمهوری اسلامی و عمال آن در باره چریک های فدائی، اما نبرد حماسی سیاهکل در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ که سازمان چریک های فدائی با آن و در آن متولد شد، به یک رویداد تاریخی در جنبش کمونیستی ایران تبدیل گردید. حماسه سیاهکل، سمبلی از مبارزه قهرمانانه کمونیست های ایران علیه ستمگران و آشتی ناپذیری آن ها بانظم ضدانسانی سرمایه داریست.

همین شرایط کنونی می تواند نقش بسیار موثرتری در جنبش انقلابی ایفا کند. حماسه سیاهکل اما در شرایطی توانست بر سردرگمی و بی عملی جنبش کمونیستی غلبه کرده و به مرکز ثقلی برای گردآمدن کمونیستها در زیر پرچم سرخ اش تبدیل شود. تشریحی که امروز نیز بر جنبش کمونیستی و بر نقش آن در جنبش انقلابی سایه افکنده است.

فراموش نکنیم که خیانت اکثریت کمیته مرکزی به انقلاب ایران، فاجعه ای تاریخی بود. جنبش کمونیستی دو بار این فرصت تاریخی را بدست آورد تا به نیرویی توده ای تبدیل شود و هر دو بار در اثر خیانت بخشی از رهبران سازمان های سیاسی این فرصت را از دست داد و در واقع فرصت را به ضد خود تبدیل کرد. بار اول در سال های ۳۰ بود که منجر به از هم پاشیدن حزب توده و نیروی وسیع هوادار آن در پی کودتای ۲۸ مرداد شد و بار دیگر خیانت اکثریت کمیته مرکزی که جنبش کمونیستی را از این فرصت محروم ساخت. البته بدون این که از یاد برد به رغم تفاوتی که میان این دو سازمان وجود داشت، اما در پشت مسئله خیانت رهبران، دلایل عمیق تر ایدئولوژیک- سیاسی قرار داشت. در

## سیاهکل، سمبلی از مبارزه قهرمانانه کمونیزست های ایران

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را به یکی از آدرس های زیر ارسال نمایند.

K . A . R  
Postfach 160531  
60068 Frankfurt  
Germany آلمان

I . S . F  
P . B . 398  
1500 Copenhagen V  
Denmark دانمارک

Sepehri  
Postfach 410  
4410 Liestal  
Switzerland سوئیس

Postbus 23135  
1100 DP  
Amsterdam Z.O  
Holland هلند

K.Z  
P.O.BOX 2488  
Vancouver B.C  
V6B 3W7 Canada کانادا

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I . W . A  
6932641 Postbank  
HOLLAND

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

[info@fadaian-minority.org](mailto:info@fadaian-minority.org)

شماره های پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

در اروپا

۰۰۹۸ ۲۱ ۸۴۶۹۳۹۲۲

در ایران- تهران

ای میل تماس با نشریه کار:

[kar@fadaian-minority.org](mailto:kar@fadaian-minority.org)

# KAR

Organization Of Fedaian (Minority)  
No 566 February 2010

منسجم و یک رهبری توانا و باتجربه، به تدریج گرایش راست را در سازمان تقویت نمود. تقویت جریان اپورتونیزست راست در سازمان که در نهایت منجر به آستان بوسی خمینی جلا و خیانت به توده ها از سوی اکثریت اعضای سازمان و تاکید می کنیم اکثریت اعضای سازمان - و نه بدنه ی تشکیلات و یا هواداران - شد.

آرمان خواهی رفقای سیاهکل کجا و آستان بوسی خمینی توسط اکثریت کمیته مرکزی در سال ۵۹ کجا؟

این که چرا این گونه شد و ریشه های این موضوع در کجا هستند، پیش از این در نوشته های سازمان بارها مورد بررسی قرار گرفته و امروز مورد بحث ما نیست، اما تا آن جا که به این مقاله مربوط است باید بر این نکته انگشت گذاشت که عدم انسجام تئوریک، عدم وجود یک سازمان انقلابی که در یک ارتباط ارگانیک با کارگران و زحمتکشان شکل یافته باشد، کمبود تجربه و جوان بودن سازمان و نیز ماهیت روشنفکری و غیر پرولتری بخشی از اعضا سازمان که به نوعی وارد جنبش مسلحانه شده بودند، از جمله دلایل مهم این اتفاق بوده اند. اما آن چه که امروز و در شرایطی که جامعه در بحران انقلابی بسر می برد و در سی و نهمین

در صفحه ۹

در حالی که تنها یک سال از تولد سازمان و حماسه سیاهکل می گذشت، ضربات سهمگینی بر نیروهای آن وارد آمد. ۴ تن از ۵ عضو کمیته مرکزی جان باخته و تنها ۸ نفر از اعضای سازمان باقی ماندند که آنها نیز در دو گروه چهار نفره تقسیم گردیدند. اما به رغم همه ی این ضربات، به دلیل بستر و شرایطی که جنبش مسلحانه آفرید، نیروهای بسیاری جذب سازمان و جنبش مسلحانه شدند و این جنبش نه تنها از بین نرفت که تعداد عملیات مسلحانه روندی صعودی یافت.

بعد از ضربات سالهای ۴۹ و ۵۰، از ضربات سال های ۵۴ و ۵۵ باید به عنوان سهمگین ترین ضربات به سازمان نام برد. سال ۵۴ ترور رفیق بیژن جزنی و یاران اش و سال ۵۵ جان باختن تمامی اعضای رهبری سازمان از جمله رفیق حمید اشرف برجسته ترین چریک دوران شاه منجر به تضعیف سازمان گردید. وضعی که تا سال ۵۷ و آزادی زندانیان سیاسی به قوت خود باقی ماند. به رغم گرایش بسیاری از نیروهای روشنفکر به ویژه در میان دانشجویان، سازمان در سال های بعد از ۵۵ نتوانست آن گونه که باید خود را سازماندهی کند.

در سال ۵۷ که توده های وسیعی به سمت سازمان روی آوردند، فقدان برنامه ای روشن، انقلابی و



### رادیو دمکراسی شورایی

برنامه های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی [www.radioshora.org](http://www.radioshora.org)  
برنامه های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

<b>نام:</b>	<b>Radioshora</b>
<b>ماهواره:</b>	Hotbird 6
<b>زاویه آنتن:</b>	۱۳ درجه شرقی
<b>فرکانس پخش:</b>	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
<b>پولاریزاسیون:</b>	عمودی
<b>FEC</b>	۵ / ۶
<b>Symbol rate</b>	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره ای برنامه های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای دمکراسی شورایی:  
۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی